



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۲۰

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یاسر سعادت

در درس قبل گذشت که با توجه به دخالت یا عدم دخالت قطع در تحقق موضوع حکم شرعی، قطع به دو قسم طریقی و موضوعی تقسیم می‌شود. در این درس، اقسام قطع موضوعی و احکام قطع طریقی و موضوعی، مورد بررسی قرار می‌گیرد و مشخص می‌گردد که هر قطعی منجز تکلیف نیست، و فقط قطعی منجز است که طریق به حکم شرعی باشد.

[القطع الطريقى و الموضوعى: تارةً يحكم الشارعُ بحرمةِ الخمرِ مثلاً فيقطعُ المكلفُ....]

و أخرى يحكمُ الشارعُ بأنَّ ما تقطعُ بأنَّه خمرٌ حرامٌ، فلا يحرمُ الخمرُ إلّا إذا قطعَ المكلفُ بأنَّه خمرٌ، و يُسمّى القطعُ فى هذه الحالةِ

بالقطعِ الموضوعى، لأنَّه دخیلٌ فى وجودِ الحرمةِ و ثبوتِها للخمرِ، فهو بمثابةِ الموضوعِ للحرمةِ. و القطعُ إنّما يُنجزُ التكليفَ إذا كان قطعاً طریقیّاً بالنسبةِ إليه، لأنَّ منجزیَّته إنّما هی من أجلِ کاشفیّته، و هو إنّما یکشفُ عمّا یکونُ قطعاً طریقیّاً بالنسبةِ إليه، و أمّا التكليفُ الذى یکونُ القطعُ موضوعاً له و دخیلاً فى أصلِ ثبوتِهِ، فهو لا یتنجزُ بذلك القطعِ، ففى المثالِ المتقدمِ للقطعِ الموضوعى لا یکونُ القطعُ بالخمریةِ منجزاً للحرمةِ، لأنَّه لا یکشفُ عنها و إنّما یولّدُها، بل الذى ینجزُّ الحرمةَ فى هذا المثالِ القطعُ بحرمةِ مقطوعِ الخمریةِ، و هكذا ینجزُّ کلُّ قطعٍ ما یکونُ کاشفاً عنه و طریقاً إليه من التكاليفِ دون ما یکونُ موضوعاً و مولّداً له من الأحکامِ.

و قد یتفقُ أن یکونَ قطعٌ واحدٌ طریقیّاً بالنسبةِ إلى تکلیفٍ، و موضوعیّاً بالنسبةِ إلى تکلیفٍ آخرٍ، كما إذا قال المولى: الخمرُ حرامٌ، ثمّ قال: من قطعَ بحرمةِ الخمرِ فیحرمُ علیه بیعُهُ، فإنَّ القطعَ بحرمةِ الخمرِ قطعٌ طریقیٌّ بالنسبةِ إلى حرمةِ الخمرِ، و قطعٌ موضوعىٌّ بالنسبةِ إلى حرمةِ بیعِ الخمرِ.

تقسیم قطع به طریقی و موضوعی

بیان شد که قطع، گاهی فقط نقش کاشف را برای حکم شرعی و یا موضوع آن ایفا می‌کند، که به آن قطع طریقی می‌گویند، و گاهی قطع، سبب ثبوت حکم و فعلیت یافتن آن می‌شود؛ به عبارت دیگر، شارع آن قطع را در موضوع حکم اخذ نموده است. از همین رو فعلیت یافتن حکم منوط به این قطع می‌باشد که اصطلاحاً این قطع، قطع موضوعی نام می‌گیرد.

اقسام قطع موضوعی

قطع موضوعی بر دو قسم است:

۱. قطع، تمام الموضوع حکم است؛ مانند این که شارع مقدس بگوید: «مقطوع الخمرية حرام»، یعنی هر آن چه را که مکلف علم به خمر بودن آن دارد، حرام است، خواه آن شیء در واقع خمر باشد یا نباشد که در این صورت حرمت خمر متوقف بر قطع مکلف بر آن می‌باشد و بدون قطع مکلف به آن، حرام نمی‌باشد.

۲. قطع، جزء الموضوع حکم است؛ مانند این که شارع مقدس بگوید خمری که مکلف، قطع به خمریت آن دارد، حرام است که در این صورت، موضوع حرمت از دو چیز تشکیل شده است:

الف) خمر بودن آن مایع در واقع.

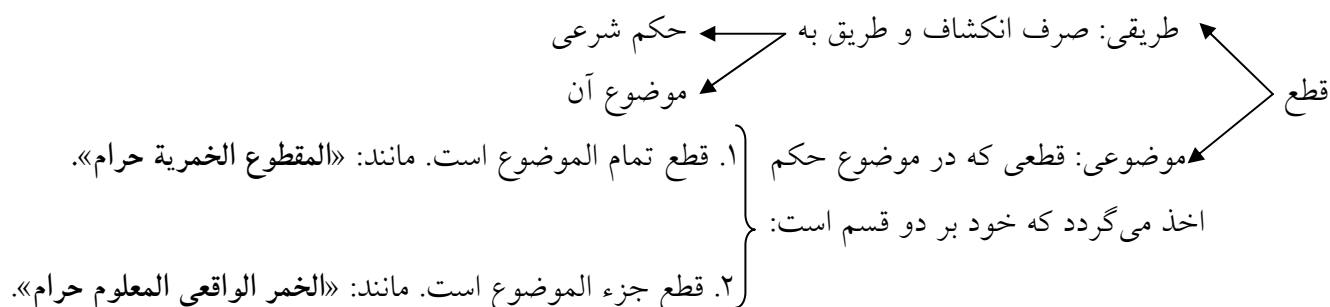
ب) قطع مکلف به خمریت آن مایع.

در این صورت اگر مایع خمر باشد، اما مکلف قطع به خمریت آن نداشته باشد، حرام نیست. هم چنین اگر مکلف قطع به خمریت مایعی داشت، اما آن مایع در واقع خمر نبود، خوردن آن مایع حرام نخواهد بود.

نکته

از مثال‌هایی که برای قطع موضوعی بیان کردیم، مشخص شد که در قطع موضوعی، لفظ قطع در لسان دلیل، اخذ می‌گردد؛ به خلاف قطع طریقی که در لسان دلیل، لفظ قطع آورده نمی‌شود بلکه در دلیل، حکم برای نفس موضوع ثابت می‌گردد به عنوان مثال، شارع مقدس می‌گوید: «الخمر حرام»، علت این مطلب، عبارت از این است که چون قطع موضوعی در مقام ثبوت در موضوع حکم اخذ شده است، در مقام اثبات نیز در لسان دلیل اخذ می‌گردد؛ اما قطع طریقی چون فقط طریق به حکم و موضوع آن می‌باشد و جز کاشفیت نقش دیگری ندارد و در مقام ثبوت در موضوع حکم اخذ نگردیده است، در لسان دلیل نیز نمی‌آید.

FG



وَأُخْرَى يَحْكُمُ الشَّارِعُ بِأَنَّ مَا تَقَطَّعَ بِأَنَّهُ خَمْرٌ حَرَامٌ، فَلَا يَحْرُمُ الْخَمْرُ إِلَّا إِذَا قَطَعَ الْمَكْلَفُ بِأَنَّهُ^۲ خَمْرٌ

و گاهی شارع حکم می‌کند به این‌که: هر آن‌چه را که قطع پیدا کردی خمر است، حرام می‌باشد؛ پس در این صورت خمر حرام نیست؛ مگر در زمان علم مکلف به خمریت آن.

و يُسَمَّى الْقَطْعُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ بِالْقَطْعِ الْمَوْضُوعِيِّ، لِأَنَّهُ^۳ دَخِلَ فِي وَجُودِ الْحَرَمَةِ وَ ثُبُوتِهَا لِلْخَمْرِ، فَهُوَ^۴ بِمَثَابَةِ الْمَوْضُوعِ لِلْحَرَمَةِ. و قطع در این حالت (که قطع در موضوع تکلیف اخذ گردیده) قطع موضوعی نامیده می‌شود. چون این خمر در وجود و ثبوت حرمت برای خمر، دخالت دارد و این قطع به مثابه موضوع حرمت می‌باشد.

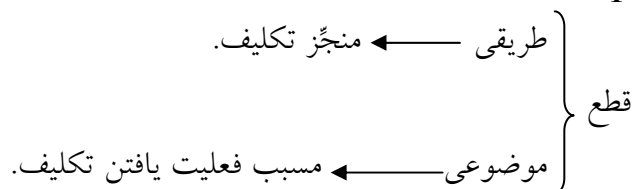
Sc01: ۰۵:۵۹

منجزیت قطع طریقی و مسببیت قطع موضوعی

گفتیم قطع بر دو قسم طریقی و موضوعی می‌باشد، حال می‌خواهیم احکام هر یک از این دو قسم را بیان نماییم. قطع، فقط در صورتی منجز تکلیف است که کاشف از حکم باشد و لذا در قطع طریقی که کاشف از حکم است، ابتدا باید در واقع حکمی باشد، که این قطع کاشف از آن باشد. بنابراین قطع طریقی رتبتاً متأخر از حکم شرعی می‌باشد و تنها قطع طریقی است که منجز حکم می‌باشد؛ زیرا منجزیت قطع برآمده از کاشفیت آن می‌باشد و چون قطع طریقی کاشفیت و طریقت دارد، منجز تکلیف می‌باشد؛ اما قطع موضوعی، فقط مسبب حکم می‌باشد و فقط در موضوع حکم دخالت دارد و کاشفیتی نسبت به حکمی که قطع در موضوع آن اخذ شده است، ندارد. زیرا کشف از حکم متفرع بر وجود حکم در خارج می‌باشد و قطعی که می‌خواهد کاشف از آن باشد رتبتاً متأخر از حکم می‌باشد، در حالی که قطع موضوعی چون سبب برای حکم است، رتبتاً مقدم بر حکم می‌باشد و تا قطع نیاید، حکم ثابت نمی‌شود.

اگر قطع موضوعی نسبت به حکمی که قطع در موضوع آن اخذ شده است، کاشفیت داشته باشد، لازم می‌آید که این قطع هم رتبتاً متأخر از حکم باشد، (چون می‌خواهد کاشف از حکم باشد) و هم رتبتاً مقدم بر حکم باشد (چون فرض، این است که قطع، جزء موضوع حکم و سبب برای حکم می‌باشد و سبب، مقدم بر مسبب است، و در این صورت مستلزم دور خواهد بود). بنابراین، قطع موضوعی، کاشف از حکمی که قطع در موضوعش اخذ شده است، نمی‌تواند باشد.

FG



۱. معطوف علیه: تارةً يَحْكُمُ الشَّارِعُ.

۲. مرجع ضمیر: الخمر.

۳. تعلیل برای تسمیه این قطع به قطع موضوعی. مرجع ضمیر: القطع.

۴. مرجع ضمیر: القطع.

و القطعُ إنما يُنجزُ التكليفَ إذا كان قطعاً طریقیاً بالنسبةِ إليه^۱

قطع، فقط در صورتی منجزٌ تکلیف است که نسبت به آن تکلیف، قطع طریقی باشد

لأنَّ^۲ منجزیته^۳ إنما هی^۴ من أجل کاشفیته، و هو^۵ إنما یکشفُ عما یكونُ قطعاً طریقیاً بالنسبةِ إليه^۶،

زیرا منجزیت قطع، فقط به خاطر کاشفیتش می باشد و قطع، فقط در صورتی کاشف است که قطع طریقی باشد.

و أما التكليفُ الذی یكونُ القطعُ موضوعاً له^۷ و دخیلاً فی أصلِ ثبوتِه، فهو^۸ لا یتنجزُ بذلك القطع،

اما تکلیفی که قطع، موضوع آن می باشد و قطع در فعلیت و اصل ثبوت آن، دخالت دارد، این قطع اخذ شده در موضوع،

منجز آن تکلیف نیست. (چون این قطع کاشف از آن تکلیف نمی باشد).

ففي المثال المتقدم للقطع الموضوعی لا یكونُ القطعُ بالخمرة منجزاً للحرمة، لأنه^۹ لا یکشفُ عنها^{۱۰} وإنما یولّدُها^{۱۱}، بل الذی

ینجزُ الحرمةَ فی هذا المثال القطعُ بحرمةِ مقطوعِ الخمریة،

پس در مثالی که برای قطع موضوعی بیان شد (المقطوع الخمریة حرام)، قطع به خمریت نمی تواند منجز حرمت باشد، چون

قطع به خمریت، کاشف از حرمت نیست؛ بلکه قطع به خمریت، فقط حرمت را تولید می کند. (یعنی قطع به خمریت،

سبب تحقق و فعلیت حرمت می شود.) و آن چه که موجب تنجز حکم در این مثال (المقطوع الخمریة حرام) می شود قطع

به حرمت مقطوع الخمریة می باشد.

و هكذا یُنجزُ کلُّ قطعٍ ما یكونُ^{۱۲} کاشفاً عنه^{۱۳} و طریقیاً^{۱۴} إليه^{۱۵} من التكاليف دون ما یكونُ موضوعاً و مولداً له من الأحكام.

همچنین هر قطعی که صرف کاشف و طریق به تکلیف می باشد آن تکلیف را منجز می نماید اما قطعی که در موضوع

تکلیفی اخذ گردیده است نمی تواند منجز آن تکلیف باشد.

Sco۲: ۱۸:۰۰

۱. مرجع ضمیر: التكليف.

۲. تعلیل برای حصر منجزیت در قطع طریقی و نفی منجزیت از قطع موضوعی.

۳. مرجع ضمیر: القطع.

۴. مرجع ضمیر: منجزیت.

۵. مرجع ضمیر: قطع.

۶. مرجع ضمیر مستتر: قطع.

۷. مرجع ضمیر: مای موصوله.

۸. مرجع ضمیر: التكليف.

۹. مرجع ضمیر: التكليف.

۱۰. مرجع ضمیر: القطع بالخمرة.

۱۱. مرجع ضمیر: الحرمة.

۱۲. مرجع ضمیر: الحرمة. مرجع

۱۳. مرجع ضمیر مستتر: قطع.

۱۴. مرجع ضمیر: مای موصوله.

۱۵. مرجع ضمیر: مای موصوله.

نسبی بودن طریقت و موضوعیت قطع

این گونه نیست که قطع در تمام حالات، یا موضوعی باشد و یا طریقی، بلکه ممکن است که یک قطع، نسبت به یک حکم، موضوعی و نسبت به حکمی دیگر طریقی محسوب شود. مثلاً ممکن است که شارع مقدس، دو حکم دربارهٔ خمر داشته باشد:

۱. شرب خمر حرام است؛ ۲. اگر قطع به خمریت مایعی پیدا کردی، بیع آن حرام است.
حال، اگر مکلفی قطع به خمریت مایعی پیدا کند، قطع او نسبت به حکم اول، طریقی است؛ زیرا در موضوع حرمت شرب خمر، علم به خمریت اخذ نگردیده است و نسبت به حکم دوم، قطع به خمریت، موضوعی است؛ زیرا در موضوع حرمت بیع، قطع به خمریت اخذ گردیده است.

تطبیق

و قد یتفقُ أن يكونَ قطعٌ واحدٌ طریقیّاً بالنسبةِ إلى تکلیفٍ، و موضوعیّاً بالنسبةِ إلى تکلیفٍ آخر،
گاه رخ می‌دهد که قطع نسبت به یک حکم، طریقی باشد و نسبت به حکمی دیگر، موضوعی باشد؛
كما إذا قال المولى: الخمرُ حرامٌ، ثم قال: من قطعَ بحرمةِ الخمرِ فيحرُمُ عليه بیعُهُ^۱، فإنَّ القطعَ بحرمةِ الخمرِ قطعٌ طریقیٌّ بالنسبةِ
إلى حرمةِ الخمرِ، و قطعٌ موضوعیٌّ بالنسبةِ إلى حرمةِ بیعِ الخمرِ.
مثل زمانی که مولا بگوید: «خمر حرام است» و سپس بگوید: «کسی که قطع به حرمت خمر دارد، بیع خمر بر او حرام می‌باشد»؛ پس همانا قطع به حرمت خمر، نسبت به حرمت خمر، طریقت دارد و همین قطع به حرمت، نسبت به حکم حرمت بیع، قطع موضوعی است.

Scor: ۲۱:۳۲

۱. مرجع ضمیر: خمر.

۱. اگر قطع، در موضوع حکمی اخذ گردیده باشد، نسبت به آن حکم، قطع موضوعی نامیده می‌شود و اگر در موضوع حکمی اخذ نگردیده باشد، نسبت به آن حکم، قطع طریقی نامیده می‌شود.
۲. قطع موضوعی یا جزء الموضوع است و یا تمام الموضوع.
۳. قطع موضوعی در لسان دلیل اخذ می‌گردد به خلاف قطع طریقی.
۴. قطع، فقط در صورتی منجز حکم است که نسبت به حکم، طریقت داشته باشد.
۵. قطع موضوعی، نسبت به آن حکمی که در موضوعش اخذ گردیده است، سببیت دارد و چون سببیت دارد، مقدم بر حکم می‌باشد؛ لذا نمی‌تواند کاشف از حکم باشد؛ زیرا کاشف، متأخر از منکشف می‌باشد و اگر قطع موضوعی بخواهد کاشف از حکمی که در موضوع آن اخذ گردیده است، باشد، لازم می‌آید که قطع، مقدم بر حکم و متأخر از آن باشد که چنین چیزی دور و محال است.
۶. منجز تکلیف در موارد قطع موضوعی، قطع طریقی دیگری است که به حکم تعلق گرفته است.
۷. طریقت و موضوعیت، برای قطع نسبی است و می‌تواند قطع نسبت به حکمی، طریقی و نسبت به حکم دیگری موضوعی باشد.